

سنجش معیار برابری و نابرابری عادلانه از دیدگاه علامه طباطبایی و جان رالز

زهرا ذوفقاری^۱، علی ارشد ریاحی^۲، غلامحسین توکلی^۳، شهابالدین ذوفقاری^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۶/۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۷)

چکیده

برابری و نابرابری مفاهیمی است که هم‌زمان با جهانی‌شدن، بیش‌ازپیش موردتوجه متفکران قرار گرفته است. در این میان علامه طباطبایی و جان رالز، دو نظریه‌پرداز عدالت، به این مفاهیم توجه ویژه نموده‌اند. پژوهش حاضر از روش مطالعه تطبیقی با هدف دست‌یافتن به مواضع اختلاف و اشتراک این دو متفکر درباره مفاهیم برابری و نابرابری عادلانه، ریشه‌یابی این مواضع و سنجش کارایی معیارهای آنان در تبیین رابطه تفاوت‌ها با برابری یا نابرابری حقوق، صورت گرفته است. اهم نتایج به‌دست آمده: علامه طباطبایی بر مبنای حقیقت واحد انسانی و رالز با معیار حداقل ظرفیت شخصیت اخلاقی بر برابری افراد در برخورداری از حق تأکید نموده‌اند. در نظر هر دو برخی نابرابری‌ها عادلانه است؛ علامه طباطبایی، نقش فرد در برآوردن نیازهای جامعه و رالز، سود بیشتر کم‌برخوردارترین‌ها را ملاک قرارداده است. بر مبنای هر دو، برابری متأثر از تفاوت‌های اکتسابی و طبیعی نیست، البته در دیدگاه رالز اندک افرادی از حقوق پایه محروم‌اند.

کلید واژه‌ها: برابری عادلانه، نابرابری عادلانه، علامه طباطبایی، جان رالز

-
۱. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان؛ Email: z.zoofaghari@ahl.ui.ac.ir
 ۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان، (نویسنده مسئول)؛ Email: arshad@ltr.ui.ac.ir
 ۳. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان؛ Email: g.tavacoly@ltr.ui.ac.ir
 ۴. استادیار گروه تفسیر دانشگاه معارف قرآن و عترت (علیهم السلام)؛ Email: shahabquran@yahoo.com

۱. مقدمه

در عصر حاضر و به‌ویژه پس از اعلامیه حقوق بشر و رواج و گسترش فعالیت‌های بشردوستانه و بیانیه‌های حقوق زنان و اخلاق جهانی، برابری بیش‌ازپیش به مفهومی جذاب و خواستنی برای عموم انسان‌ها و اصلی مهم برای نظریه‌پردازان مختلف در رشته‌های گوناگون تبدیل شده است. توجه به مفهوم نابرابری در کنار مفهوم برابری و تفکیک نابرابری‌های عادلانه از نابرابری‌های ناعادلانه نیز از مسائل مهم دنیای کنونی به شمار می‌رود تا جایی که برخی از متفکران مانند پروفیسور موئلندورف^۱ اثری مستقل درباره نابرابری‌ها نگاشته‌اند. در این میان برخی نظریه‌پردازان عدالت نیز به مسئله برابری و مقابله با نابرابری‌های ناعادلانه توجه ویژه داشته‌اند. علامه طباطبایی (۱۳۶۰-۱۲۸۲ش) فیلسوف و مفسر نامدار قرآن، از جمله نظریه‌پردازان عدالت است که دغدغه تبیین و توجیه مفهوم برابری و نابرابری عادلانه و ارائه معیار مناسب برای این دو، در آثار وی به‌ویژه تفسیر المیزان آشکار است. توجه ویژه ایشان به این بحث عمدتاً به تبع آیات قرآن و با هدف تبیین و تفسیر بوده است. دیگر نظریه‌پرداز عدالت که به بحث برابری و نابرابری عادلانه توجه نموده، جان رالز (۲۰۰۲-۱۹۲۱) فیلسوف سیاسی قرن بیستم است که نظریه عدالت به‌مثابه انصاف^۲ را با هدف جمع میان آزادی و برابری مطرح نمود. وی در اثر اول خود با عنوان نظریه عدالت^۳ درصدد ارائه نظام لیبرالی جهان‌شمول است. او بیست سال پس از اثر اول، لیبرالیسم سیاسی^۴ را منتشر ساخته و در آن صرفاً جوامع غربی با سنت‌های خاص یعنی لیبرال-دموکراتیک را مخاطب قرار داده است. وی در نهایت در اثر سوم با نام قانون ملل^۵ تلاش کرده است که نظریه عدالت خود را به روابط میان ملل تسری دهد. با وجود این، برخی معتقدند این نظریه مختص جوامع لیبرال مدرن در کشورهای غربی است. [۱۴، XIV] به‌هرروی، این نظریه نمایانگر دغدغه رالز در تبیین برابری و توجیه نابرابری‌های عادلانه است. در این پژوهش آراء وی با محوریت نظریه عدالت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

هرچند این دو نظریه‌پرداز متعلق به دو سنت متفاوت هستند، اما وجود نقاطی مشترک همچون تأکید بر معنایی خاص از برابری یعنی برابری در برخورداری از حق و

1. Darrel Moellendorf
 2. Justice as fairness
 3. A theory of justice
 4. Political liberalism
 5. The law of people

اثبات این معنا برای همه انسان‌ها با ارائه معیاری عام و فراگیر و نیز توجه ویژه به مسئله نابرابری و تعیین معیار عادلانه بودن آن، زمینه را برای سنجش کارایی هر یک از دو دیدگاه در بحث رابطه تفاوت‌ها با حقوق فراهم آورده است. از آنجاکه این کارایی در پرتو مقایسه، بهتر سنجیده می‌شود، در این پژوهش رویکرد مقایسه تحلیلی اتخاذ شده است. به‌منظور ریشه‌یابی نقاط اختلاف و اشتراک و سنجش کارایی دو دیدگاه، ابتدا مبانی نظری هر یک در بحث برابری و نابرابری بیان، سپس دیدگاه هر کدام در باب برابری عادلانه ذیل سه عنوان مفهوم، معیار و لوازم آن ارائه می‌شود. در بخش بعد، مفهوم و معیار نابرابری عادلانه از نظر هر یک تبیین می‌شود. در بخش پایانی دیدگاه این دو متفکر در باب برابری و نابرابری عادلانه و کارایی هر یک در بحث نابرابری‌های جهانی از منظر نقش تفاوت‌ها در برابری و نابرابری حقوق و مزایا مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌گیرد.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی مفاهیم برابری و نابرابری در اندیشه علامه طباطبایی تاکنون موضوع پژوهش مستقلی واقع نشده، اما برابری در نظر رالز در دو اثر زیر بررسی شده است:

الف- «فلسفه هم‌آوایی آزادی و برابری در نظریه عدالت جان رالز»^۱ در این مقاله، نویسنده با بررسی پشتوانه نظری و پیش‌زمینه‌های نظریه عدالت رالز، دو اصل آزادی و برابری را تحلیل نموده، در بحث از برابری، برابری منصفانه فرصت‌ها و نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی را مورد بررسی قرار داده، اما از آن‌رو که هدف اصلی نویسنده بررسی هم‌آوایی برابری و آزادی بوده است، به بررسی معیار برابری و لوازم آن و کارایی دیدگاه وی در بحث نابرابری‌های ناعادلانه نپرداخته است.

ب- «نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه‌حلی برای معمای دووجهی آزادی و برابری»^۲ در این مقاله، راه‌حل رالز برای سازگاری میان آزادی و برابری در قالب نظریه عدالت سیاسی وی تبیین و نقد شده است. بررسی مفاهیم مختلف برابری در اندیشه رالز و توجیه وی از نابرابری‌های عادلانه مدنظر نویسنده نبوده است.

۱. محمودی، سیدعلی (۱۳۹۶). «فلسفه هم‌آوایی آزادی و برابری در نظریه عدالت جان رالز»، پژوهشنامه علوم سیاسی، تهران، دوره ۴۶، شماره ۲، بهار، صص ۵۷-۸۵.

۲. توانا، محمدعلی (۱۳۸۹). «نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه‌حلی برای معمای دووجهی آزادی و برابری»، پژوهش سیاست‌نظری، تهران، شماره ۸، تابستان و پاییز، صص ۹۹-۱۲۶.

بررسی پژوهش‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که مفهوم برابری در نظر علامه طباطبایی به‌طور ضمنی در برخی پژوهش‌ها تبیین شده است و مفهوم برابری در نظر رالز نیز در مقایسه با مفهوم آزادی و رابطه آن دو با عدالت مورد بررسی قرار گرفته است، اما تبیین این مفهوم با محوریت معیار عادلانه بودن آن و تحلیل این معیار از منظر مباحث جهانی تاکنون مورد توجه نبوده است. پژوهش حاضر برای اولین بار به بررسی تطبیقی دیدگاه علامه طباطبایی و جان رالز درباره مفهوم برابری و نابرابری عادلانه و سنجش کارایی معیار آنان پرداخته است. از آن‌رو که ارائه معیار در جهت حل نابرابری‌های ناعادلانه در گستره جهانی، از مسائل مهم در پژوهش‌های کنونی به‌ویژه در حوزه اخلاق جهانی است و این دو متفکر هرچند از نظریه پردازان اخلاق جهانی به شمار نمی‌روند، اما دغدغه ارائه معیاری عام و جهان‌شمول در این زمینه داشته‌اند، تحلیل دیدگاهشان از زاویه مباحث جهانی، نگاهی نو به آراء ایشان است که می‌تواند نقاط قوت و ضعف دیدگاه ایشان را بهتر نمایان سازد.

۳. مبانی نظری

در این بخش مهم‌ترین مبانی نظری هر یک از دو اندیشمند در باب برابری و نابرابری بیان می‌شود.

۳-۱. مبانی نظری علامه طباطبایی

۳-۱-۱. سرشت انسان

انسان‌ها دارای نهاد مشترکی به نام فطرت‌اند. فطرت انسان او را به‌سوی تکمیل نواقص و رفع حوائجش هدایت و آنچه مایه نفع و ضرر است را به او الهام می‌کند. [۸، ج ۱۶، ص ۱۷۸] فطرت انسان، مجموعه‌ای از بینش‌ها، گرایش‌ها و توانش‌های ذاتی و مشترک میان همه انسان‌هاست. «انسان تا زمانی که انسان است، فطرتش از بین نمی‌رود، هرچند ممکن است مورد غفلت و فراموشی قرار بگیرد.» [۸، ج ۲، ص ۳۴۹] وجود انسان مرکب از دو بعد مادی و معنوی یعنی جسم و روح است [۸، ج ۲، ص ۱۴۹] و فطرت مربوط به روح انسان یعنی بعد متعالی وجود او و مایه تمایز و برتری انسان بر حیوان است. حرکت انسان در مسیر شکوفایی فطرت، راه رسیدن به سعادت حقیقی اوست. [۸، ج ۱۶، ص ۱۷۹]

۳-۱-۲. استخدام طلبی ذاتی انسان

انسان ذاتا به گونه‌ای است که همه چیز را برای حفظ، پیشرفت و سعادت خود می‌خواهد (حبّ ذات) بنابراین از همه موجودات و عناصر طبیعت در راستای اهداف خود بهره می‌برد و برای رسیدن به کمال، آنان را به استخدام خود درمی‌آورد؛ با تصرف در برخی مواد، ابزاری تهیه نموده و به واسطه آن در مواد دیگر تصرف می‌کند (مانند به کار گرفتن چاقو برای بریدن یا ظرف برای نگهداری مایعات یا نردبان برای بالا رفتن و مانند آن). انسان این اصل را در ارتباط با هموعان خود نیز به کار می‌برد و همواره خواهان بهره بردن از حاصل کار و تلاش آنان در جهت رفع نیازها و تأمین منافع خویش است. [۷، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۴؛ ۸، ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷]

۳-۱-۳. رابطه فرد و جامعه

در نظر علامه طباطبایی، هر یک از افراد و اعضای جامعه در عین حال که دارای هویت مستقل و فردی خویش‌اند، با تشکیل جامعه، هویت جمعی نیز به دست می‌آورند و همان‌طور که آثار وجود فردی خویش را دارند، آثار جدیدی نیز در اثر این ترکیب و اجتماع حاصل می‌کنند. به بیان روشن‌تر، در نظر ایشان، جامعه دارای هویت و وجودی مستقل از افراد است، اما این به معنای نفی هویت و استقلال فردی اعضای جامعه نیست. [۸، ج ۴، ص ۹۵ و ۹۶] در واقع دیدگاه ایشان نه فردگرایی محض و نه جامعه‌گرایی مطلق، بلکه به تعبیر شهید مطهری «اصالت فرد در عین اصالت جامعه و اصالت جامعه در عین اصالت فرد» است. به بیان دیگر، ترکیب جامعه از افراد، نه یک ترکیب اعتباری صرف و نه یک ترکیب حقیقی محض است. [نک: ۹، ص ۱۳۲ و ۱۳۳] در ترکیب اعتباری وحدت حقیقی میان اجزاء وجود ندارد و واقعیتی جدید که آثار جدید به همراه داشته باشد، حاصل نشده است، بلکه اجزاء صرفاً در کنار یکدیگر قرار گرفته است و هر یک آثار و خواص خود را دارد (مانند ترکیب خانه از آجر و سنگ و گچ و ...) اما در ترکیب حقیقی مانند آنچه از ترکیب شیمیایی دو عنصر حاصل می‌شود، هر یک از اجزا پس از ترکیب، هویت فردی خود را از دست داده و واقعیت دیگری پدید می‌آید که دارای خواص و ویژگی‌های متفاوت از اجزا است. در نظر علامه طباطبایی، در ترکیب جامعه از افراد، هم وجود و آثار فردی آنان حفظ می‌شود و هم وجودی مستقل به نام اجتماع حاصل می‌شود که آثار متفاوتی به همراه دارد.

بر این اساس، ساختار جامعه در سعادت فرد نقش مهمی ایفا می‌کند و به بیان دیگر «انسان به جز از طریق زندگی در یک جامعه سعادت‌مند که در آن حق هر صاحب حقی عطا شود، به نهایت سعادت خود نائل نمی‌شود؛ جامعه از طریق تقارب طبقات اجتماعی در بهره‌مندی از مزایای حیات و نیازمندی‌های زندگی و انفاق مالی به فقرا و مساکین، سعادت‌مند می‌شود.» [۸، ج ۱۵، ص ۱۰] بنابراین سعادت فرد در گرو سعادت جامعه است و سعادت جامعه به معنای اعطای حقوق افراد و برآوردن نیازهای آنان در جهت از بین بردن فاصله طبقاتی و فقر است.

۳-۲. مبانی نظری رالز

۳-۲-۱. شخصیت اخلاقی

شخصیت اخلاقی دارای دو استعداد و توانش طبیعی است: ۱- توانایی برداشتی از خیر خود (که براساس آن زندگی کامل، تعریف و برنامه عقلانی برای دستیابی به اهداف فرجامین آن رقم می‌خورد) و ۲- توانایی حس یا درکی از عدالت (که در جهت کاربرد اصول عدالت و تبعیت از آن تأثیرگذار است). [۳، ص ۷۵۰] این دو توانش اخلاقی، ویژگی اصلی یک شخص به‌عنوان شهروند آزاد و برابر و مبنایی مهم برای انتخاب اصول ساماندهی جامعه توسط طرف‌های قرارداد (به‌عنوان نمایندگان شهروندان آزاد و برابر) در وضعیت نخستین^۱ است. به این معنا که هر اصلی که شرایط لازم برای پرورش شایسته و کاربست کامل و آگاهانه توانش‌های اخلاقی را به نحوی برابر برای همه شهروندان تضمین نماید، توسط نمایندگان آنان در وضعیت نخستین گزینش می‌شود. همان‌طور که رالز خود تصریح نموده، این دو توان و ظرفیت اخلاقی با توجه به برداشت شهروندان از خود و از یکدیگر در روابط سیاسی و اجتماعی (در یک جامعه دموکراتیک) به‌دست‌آمده است و نه از راه مطالعه روان‌شناختی سرشت انسان به طور کلی. [۲، ص ۴۱۸ و ۴۱۹] اما آیا همه انسان‌ها از این دو توان اخلاقی برخوردارند یا

۱. وضعیت نخستین (Original position) موقعیتی است که در آن اشخاص آزاد و خردمداری که دغدغه منافع بیشتر خود را دارند در یک وضعیت برابر، اصول عدالت را برای ساختار بنیادین جامعه بر می‌گزینند. طرفین قرارداد در وضعیت بی‌طرفی قراردادند زیرا جایگاه خود در جامعه و نیز بخت خود در توزیع دارایی‌ها و توانایی‌های طبیعی و همچنین وضع سیاسی و فرهنگی جامعه خود را نمی‌دانند.

[۴، ص ۴۳، ۲۱۷ و ۲۱۸]

انسان‌هایی وجود دارند که بهره‌ای هرچند اندک از این توانش‌ها، حتی به صورت بالقوه نیز نداشته باشند؟ در نظر رالز، افراد اندک و پراکنده‌ای، البته نه در قالب یک نژاد یا گروه شناخته‌شده، وجود دارند که یا به صورت مادرزادی و طبیعی و یا در اثر سانحه تصادف، از این ظرفیت‌های اخلاقی به کلی محروم شده‌اند. [۳، ص ۷۵۱] هرچند رالز بیش از این به معرفی این افراد نپرداخته است اما همواره بر این مسئله تأکید داشته که برخورداری از حداقل ظرفیت شخصیت اخلاقی (حداقل استعداد دو توان اخلاقی) شرط عضویت کامل و برابری در جامعه بسامان و عادلانه است. توضیح بیشتر این مطلب در بخش معیار برابری ارائه خواهد شد.

۳-۲-۲. خیرات اولیه

رالز معتقد است: دست یافتن به زندگی خوب و مطلوب در گرو دسترسی به خیرات اولیه است. خیرات اولیه به دو دسته طبیعی و اجتماعی تقسیم می‌شوند:

الف- خیرات اولیه طبیعی مانند سلامتی، قدرتمندی، نشاط، هوش و تخیل که مواهب طبیعی‌اند و توزیع آنان در حیطه اختیار انسان نیست.

ب- خیرات اولیه اجتماعی شامل حقوق و آزادی‌ها، قدرت‌ها و فرصت‌ها، درآمدها و ثروت‌ها و عزت‌نفس است. [۳، ص ۱۳۸] از آنجاکه توزیع این خیرات در بهره‌مندی افراد از زندگی خوب و مطلوب، به هر معنایی که تصور شود، تأثیرگذار است، مبنای انتخاب اصول عدالت برای ساماندهی جامعه باید دسترسی هر چه بیشتر افراد به این خیرات باشد.

۳-۲-۲-۱. تقدم آزادی‌های اساسی بر دیگر خیرات اولیه اجتماعی

رالز همچون دیگر لیبرالیست‌ها معتقد است همه انسان‌ها آزاد و برابرند و آزادی فردی مقدم بر دیگر فضایل اخلاقی و اجتماعی است. یکی از تفاوت‌های کلیدی رالز با لیبرالیسم کلاسیک در این است که وی آزادی‌های سیاسی و مدنی را به عنوان آزادی‌های اساسی و حقوق پایه بر آزادی‌های اقتصادی به عنوان آزادی‌های غیراساسی مقدم دانسته و آن‌ها را موضوع اصل اول در نظریه عدالت خود قرار داده است. تا پیش از رالز، دیدگاه حاکم در تفکر لیبرالیسم، همسان پنداشتن همه اقسام آزادی - از آزادی اندیشه و بیان گرفته تا آزادی تجارت و مالکیت ابزار تولید - به عنوان ارزش‌ها و خیرات اولیه اجتماعی و دفاع از برابری همه انسان‌ها در همه انواع آزادی بود. [۱۲، ص ۱۲۵] اما رالز برابری مطلق انسان‌ها را تنها در آزادی‌های اساسی پذیرفت و با پذیرفتن نابرابری

در سایر خیرات اولیه اجتماعی، اصل دوم عدالت را برای توزیع عادلانه این خیرات ارائه داد. هرچند رالز در مواضع متعددی از نظریه عدالت به‌ویژه در بخش پایانی کتاب، درباره تقدم این برابری بر دیگر اصول سیاسی و اجتماعی، سخن گفته است، اما در این اثر، دلیل موجهی برای این برتری به‌جز انتخاب عادلانه اشخاص در وضعیت نخستین ارائه نداده است. او در اثری دیگر به نام *لیبرالیسم سیاسی*، خود به این کاستی اذعان داشته و با اختصاص فصلی مجزا درصدد رفع آن برآمده است. وی از طرق متعدد و متفاوتی تقدم آزادی‌های اساسی بر سایر خیرات اولیه را تبیین نموده که مبنای اصلی این دلایل، نقش بنیادین و بی‌بدیل آزادی‌های اساسی در تأمین شرایط لازم برای فعلیت یافتن شخصیت اخلاقی به نحو برابر برای همه شهروندان است. [نک: ۲، ص ۴۴۵، ۴۵۳ و ۴۵۴]

۳-۲-۳. رابطه فرد و جامعه

رالز این اصل هستی‌شناسی لیبرالی را که فرد بر جامعه مقدم است، مبنای نظریه خود قرار داده است. از یک‌سو، حقوق و خواسته‌های فرد بر جامعه مقدم است و جامعه دارای هویت مستقلی نیست، بلکه صرفاً نهادی است که افراد جهت تأمین مقاصد و منافع خود پدید آورده و در مورد آن توافق نموده‌اند [۱، ص ۵۱۵] و از سوی دیگر آنچه افراد برای خود خیر می‌پندارند و درصدد دستیابی به آن هستند، به نحو یکسان و همگون نیست، چه اینکه اهداف انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است. [۳، ص ۷۹۵] بنابراین، وظیفه دولت و نهادهای اجتماعی تنها این است که شرایط لازم برای دسترسی برابر همگان به حقوق فردی (و به بیان دقیق‌تر حقوق پایه و آزادی‌های اساسی) را فراهم نمایند تا هر یک از افراد بتوانند به زندگی مطلوبی که برای خود تصور نموده‌اند، تحقق عینی بخشند. اما سامان اجتماعی قرار نیست سعادت واحدی برای افراد رقم بزند و یک الگوی زندگی مطلوب برای همگان ارائه دهد، به همین جهت رالز می‌کوشد تا شرایط تصمیم‌گیری درباره اصول سامان‌دهی جامعه را بدون دخالت و تأثیر هرگونه آموزه‌ای از خیر و سعادت بشر طراحی کند.

۴. برابری عادلانه

هر دو متفکر قائل به برابری افراد جامعه در برخورداری از حق‌اند و معتقدند عدالت باید متضمن اعطای حقوق افراد به آنان باشد. برای ارزیابی دقیق‌تر نقاط اشتراک و افتراق این دو دیدگاه، اجمالی از هر یک در قالب مفهوم، معیار و لوازم ارائه می‌شود.

۴-۱. برابری در برخورداری از حق از دیدگاه علامه طباطبایی

۴-۱-۱. ایضاح مفهوم برابری در برخورداری از حق

همان‌طور که همه انسان‌ها به‌طور برابر، دارای حق حیات‌اند، به‌طور برابر، حق برخورداری از مزایای حیات را نیز دارند. [نک: ۸، ج ۳، ص ۲۵۰] برابری در برخورداری از حق یعنی هر فرد در جامعه دارای حق است و باید حق هر کس ادا شود، هیچ‌کس نیست که حقی نداشته باشد هرچند کوچک یا ضعیف و ناتوان باشد، چنان نیست که گروهی برخوردار از حق باشند و گروهی بی‌بهره از آن. [۸، ج ۲، ص ۲۷۴] بنابراین همه انسان‌ها در اصل برخورداری از حق برابرند. البته این به معنای بهره‌برابر افراد در نوع و میزان حقوق نیست. بلکه هر شخص حق ویژه‌ای دارد که در مواردی متفاوت و در مواردی مشابه با حقوق دیگران است. اعطای حق متناسب هر فرد به وی، با برپایی عدالت در جامعه محقق می‌شود. (توضیح بیشتر در این باره در بخش نابرابری عادلانه خواهد آمد).

از یک‌جهت انسان‌ها ذاتاً استخدام طلبند و مایل‌اند که دیگران را در راستای کسب مزایا و رفع نیازهای خود به استخدام بگیرند، از جهت دیگر هر انسانی با مواجهه با دیگر انسان‌ها درمی‌یابد که آنان نیز مانند وی استخدام طلبند، لذا برای اینکه بتواند به کمک دیگر انسان‌ها نیازهای خود را برطرف نماید و از مزایای حیات بهره‌مند شود، ناچار به برقراری رابطه طرفینی و متقابل است. از این‌رو به زندگی در جامعه تعاونی تن می‌دهد که در آن، هر یک از افراد هم به دیگران بهره‌می‌رسانند و هم از حاصل کار آنان بهره‌می‌برند. [۷، ج ۱، ص ۱۴۵] جامعه تعاونی زمانی تداوم خواهد داشت که حق هر یک از انسان‌ها به رسمیت شناخته و اعطا شود و این مهم جز از طریق اجرای عدالت میسر نیست. [نک: ۸، ج ۲، ص ۱۱۷] به بیان دیگر این معنا از برابری زمانی در عمل محقق خواهد شد، که عدالت اجرا شود. در غیر این صورت، روحیه استخدام طلبی غلبه نموده، به سلطه قوی بر ضعیف و تصاحب حقوق و مزایای برخی افراد به نفع افراد دیگر و شکاف میان طبقات اجتماعی منجر خواهد شد.

۴-۱-۲. معیار برابری در برخورداری از حق

در نظر علامه طباطبایی، معیار این برابری، اشتراک انسان‌ها در حقیقت نوع انسانی است. [۸، ج ۶، ص ۳۴۵] همان‌طور که در بخش میانی نظری بیان شد، مقصود از این حقیقت، هویت اولیه و مشترک انسان‌ها به نام فطرت است. هر یک از افراد نوع انسان

به‌صرف بهره‌مندی از فطرت انسانی، دارای حق است و از این جهت نه‌تنها میان افراد انسانی در یک جامعه که در جوامع متعدد هیچ اختلافی نیست.

۳-۱-۴. لوازم این دیدگاه

- لازمه حفظ برابری به این معنا در مرحله عمل، نفی هرگونه حکومت و سلطه استبدادی فرد بر دیگر افراد جامعه است به این معنا که هیچ‌کس حق بهره‌وری یک‌جانبه از مزایای حیات را ندارد، به‌طوری‌که بر دیگران سلطه و سیطره یافته و با ترجیح اراده و خواست خود بر دیگران، حقوق آنان را در بهره‌مندی از مزایای حیات نادیده گیرد. [۸، ج ۶، ص ۳۴۵]

- لازمه دیگر این دیدگاه، هم برابری نژادی و هم برابری جنسیتی در برخورداری از حق است. علامه طباطبایی در مواضع متعددی در تفسیر آیات قرآن به شرح و تبیین این مسئله پرداخته است. در باب برابری جنسیتی (اعم از رابطه زن و مرد در خانواده و در اجتماع) به نظر ایشان مشترک بودن زن و مرد در اصول مواهب وجودی اقتضا می‌کند که زن نیز مانند مرد دارای آزادی فکر، اراده و اختیار باشد و همان‌طور که مرد در تصرف در جمیع شئون حیات فردی و اجتماعی خود استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد و نادیده انگاشتن حقوق زنان، خلاف وجدان انسانی است. [۶، ج ۱، ص ۲۸۱؛ ۸، ج ۲، ص ۲۷۴] به بیان دیگر، اختلاف افراد در جنسیت، نمی‌تواند موجب اختلاف آن‌ها در اصل برخورداری از حق باشد. زیرا زن و مرد هر دو از فطرت مشترک انسانی بهره‌مند هستند و در این مورد هیچ اختلافی میان این دو نیست.

۲-۴-۲. برابری در برخورداری از حق از دیدگاه رالز

۲-۴-۱. مفهوم برابری در برخورداری از حق

در اندیشه رالز همه شهروندان در یک جامعه، در برخورداری از حقوق پایه و آزادی‌های اساسی، برابرند. [۳، ص ۱۱۱] این حقوق و آزادی‌ها عبارت‌اند از: آزادی سیاسی (حق رأی دادن و حق انتخاب برای مشاغل عمومی) همراه با آزادی بیان و اجتماعات، آزادی عقیده و آزادی فکر، آزادی شخصی همراه با حق مالکیت شخصی و آزادی از بازداشت و توقیف اجباری آن‌گونه که مفهوم حکومت قانون تعریف می‌کند. [۱۵، ص ۶۱]

این معنا از برابری به‌عنوان اصل اساسی و مقدم بر سایر اصول و قوانین اجتماعی

است؛ به این معنا که ساختار اساسی جامعه باید به گونه‌ای تنظیم شود که بتواند این معنا از برابری را در بیشترین حد ممکن برای همه افراد جامعه فراهم آورد. قانون اساسی، دولت، قوای انتظامی و قضایی در خدمت تأمین و حفظ این برابری‌اند. دولت به هیچ‌وجه نمی‌تواند این حقوق را نادیده انگاشته، این آزادی‌ها را محدود نماید. تنها وظیفه دولت، تأمین این آزادی‌هاست. حتی تأمین سایر محاسن و خیرات اولیه اجتماعی (قدرت و فرصت، ثروت، درآمد و عزت‌نفس) نمی‌تواند توجیهی برای محدودیت آزادی‌های اساسی باشد. [نک: ۳، ص ۱۱۶] تنها عامل محدودیت، آزادی دیگران در محدوده نظم و امنیت عمومی است، یعنی هر فرد تا جایی از آزادی و حقوق پایه برخوردار است که به آزادی و حقوق دیگران ضربه نزند. رالز در این باره می‌نویسد: «هر شخص قرار است حق برابری نسبت به گسترده‌ترین آزادی‌های اساسی سازگار با آزادی مشابه دیگران داشته باشد.» [۳، ص ۱۱۰]

۴-۲-۲. معیار و ملاک برابری در برخورداری از حقوق پایه

داشتن ظرفیت شخصیت اخلاقی، معیار این معنا از برابری است. پیش‌تر بیان شد که اشخاص اخلاقی دارای دو ویژگی‌اند: ۱- قادرند برداشتی از خیر خود داشته باشند؛ ۲- می‌توانند تلقی از عدالت داشته باشند. [۳، ص ۷۵۰] این معیار این‌گونه اقتضا می‌کند که به شرط تأمین حداقلی از شخصیت اخلاقی، یک شخص، مستحق برخورداری از حقوق پایه (آزادی‌های اساسی) است. اما آیا فعلیت یافتن این ظرفیت و استعداد بالقوه، شرط برابری افراد در برخورداری از حقوق پایه است؟ پاسخ رالز، منفی است. در اینجا فعلیت یا عدم فعلیت شخصیت اخلاقی مدنظر نیست، بلکه صرفاً وجود ظرفیت و استعداد آن کافی است. [۳، ص ۷۵۶] یعنی داشتن حداقل استعداد در درک خیر خویش و عدالت، کافی است هرچند این استعداد، هنوز بروز و ظهور نیافته باشد. بنابراین میزان فعلیت یافتن شخصیت اخلاقی نیز موجب تفاوت در برخورداری از حقوق پایه نمی‌شود. [۳، ص ۷۵۱] و همه اشخاصی که از این ظرفیت به نحو حداقلی برخوردارند، در برخورداری از حقوق پایه و آزادی‌های اساسی برابرنند. بر این اساس، کودکان و حتی کسانی که در اثر تصادف یا فشار ذهنی به‌طور موقت^۱ نتوانسته‌اند این ظرفیت را به

۱. پیشتر در بخش میانی رالز اشاره شد که برخی افراد ممکن است در اثر آسیب ذهنی ناشی از تصادف، حداقل ظرفیت شخصیت اخلاقی را از دست داده باشند. در آنجا منظور، افرادی بود که برای ←

فعلیت برسانند، از این حقوق بهره‌مند هستند. اما همان‌طور که در بخش مبانی بیان شد، از نظر رالز همه انسان‌ها از این ظرفیت برخوردار نیستند. افراد اندکی وجود دارند که از حداقل این ظرفیت نیز محروم‌اند. هرچند رالز، خود، وجود این مسئله را نوعی دشواری می‌داند اما از آن‌رو که معتقد است این دشواری در تبیین این معنا از برابری، تأثیر چشم‌گیری ندارد [۲، ص ۴۹۸]، از آن گذر می‌کند. به این ترتیب این افراد اساساً از موضوع برابری عادلانه خارج می‌شوند.

۴-۲-۳. لوازم این دیدگاه

- از آن‌رو که برابری در برخورداری از آزادی‌های اساسی، پایه اخلاقی و مبنای مشروعیت ساختار جامعه و نهادها و مؤسسات درون آن است، اگر دولت نتواند این معنا از برابری را تأمین نماید، مشروعیت ندارد. بر این اساس، دولت به هیچ دلیلی نمی‌تواند و نباید این آزادی‌ها را محدود یا مهار نماید. این به معنای محدود نمودن دایره قدرت و اقتدار دولت است. [۱۲، ص ۴۰]

- براساس معیار رالز در این معنا از برابری هیچ تفاوتی بر مبنای نژاد، جنسیت، مذهب یا عقیده میان انسان‌ها نیست و همه به‌طور یکسان حق برخورداری از حقوق پایه را دارند. لازمه این دیدگاه هم برابری نژادی و هم برابری جنسیتی در برخورداری از حق است. رالز به تفصیل در این موارد سخن نگفته و تنها در چند موضع پراکنده و محدود از برابری زنان با مردان در شهروندی و در نتیجه برخورداری از حقوق پایه برابر دفاع نموده است. برای نمونه در قانون ملل می‌نویسد: «از آنجاکه زنان هم مانند شوهرانشان، شهروند هستند، از تمام فرصت‌ها، آزادی‌ها و حقوق اولیه مشابه با آنان برخوردارند.» [۴، ص ۳۷۲]

۵- نابرابری عادلانه

هریک از دو متفکر به‌عنوان دو نظریه‌پرداز عدالت که دغدغه مسائل اجتماعی را داشته‌اند، هم‌عرض با مسئله برابری، به بحث نابرابری نیز توجه نموده و درصدد تبیین نابرابری‌های عادلانه و تعیین معیار آن برآمده‌اند. در این بخش دیدگاه هر یک در این باره تبیین می‌شود.

→ همیشه از این قابلیت محروم شده و هیچ‌گاه به حالت طبیعی باز نمی‌گردند. اما در اینجا سخن از افرادی است که به طور موقت آسیب دیده و برای مدتی از فعلیت یافتن این دو توان اخلاقی محروم می‌شوند اما همچنان این قابلیت و ظرفیت را دارا بوده و پس از مدتی به حالت طبیعی بازگشته و می‌توانند آن را فعلیت بخشند.

۵-۱. نابرابری عادلانه از دیدگاه علامه طباطبایی

۵-۱-۱. مفهوم نابرابری عادلانه

در نظر علامه طباطبایی هر چند همه اعضای جامعه حق برخورداری از مزایای حیات را دارند، اما میزان بهره‌مندی لزوماً برابر نیست، بلکه حقوق افراد متناسب با شأن و جایگاه اجتماعی آنان متفاوت است [۸، ج ۲، ص ۲۷۴] و تنها در صورتی حقوق دو فرد یکسان خواهد بود که جایگاه و شأن آن دو در جامعه یکسان باشد. از آن‌رو که یکی از مصادیق عدالت اجتماعی، اعطای حقوق و مزایای حیات به افراد براساس شأن و جایگاه اجتماعی آنان است، لازمه عدالت، گاهی برابری و گاهی نابرابری در حقوق و مزایای حیات است. برای نمونه فرض کنید در یک سازمان همه اعضا دستمزد دریافت می‌کنند، اما دستمزد آنان برابر نیست چون نقش آنان در سازمان متفاوت است. اگر دستمزد برابر به افراد داده شود، بی‌عدالتی است، ولی اگر دو نفر در این سازمان دقیقاً نقش یکسان داشته باشند و کار مساوی انجام دهند، باید دستمزد آنان یکسان باشد و در این صورت دستمزد نامساوی خلاف عدالت خواهد بود. پس لازمه عدالت گاهی حق برابر است و گاهی حق نابرابر. برابری یا نابرابری حقوق، تابع جایگاه (یعنی نقش اجتماعی) افراد است؛ به عبارت دیگر، آنچه مخالف عدالت است، تبعیض است، نه تفاوت. «تبعیض آن است که در شرایط مساوی و استحقاق‌های همسان، بین اشیاء فرق گذاشته شود، ولی تفاوت آن است که در شرایط نامساوی، فرق گذاشته شود.» [۱۰، ص ۱۲۵]

۵-۱-۲. معیار نابرابری عادلانه

چنانکه بیان شد معیار این نابرابری، تفاوت افراد در جایگاه و شأن اجتماعی آنان است. مقصود از شأن و جایگاه اجتماعی، میزان تأثیر فرد در تأمین نیازمندی‌ها و امور زندگی اجتماعی است. [۸، ج ۲، ص ۲۳۲] بنابراین اگر دو فرد دارای شأن یکسانی باشند، تفاوت آنان در نژاد، ملیت و جنسیت نمی‌تواند عامل اختلاف حقوق آنان باشد. بر این اساس، هر آنچه موجب تفاوت در نحوه تأثیرگذاری افراد در برآوردن نیازمندی‌ها و امور زندگی اجتماعی بشود، موجب تفاوت در حقوق و مزایاست. به همین دلیل برخی تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد نیز که موجب تفاوت این دو در تأثیرگذاری در برآوردن نیازهای جامعه می‌شود، موجب تفاوت در حقوق آن‌هاست. ایشان در آثار متعدد خود به‌ویژه ذیل تفسیر آیات مربوط به حقوق زن، به تفصیل درباره هر یک از این حقوق

و تبیین چرایی اختلاف آن با حقوق مرد بر مبنای تفاوت‌های طبیعی زن و مرد و تأثیر آن در نقش این دو در جامعه پرداخته است. در نظر ایشان، حقوق زن و مرد در اسلام، شامل یک بخش مشترک مبتنی بر اشتراک ذاتی و طبیعی این دو در انسانیت و دو ویژگی اصلی انسان یعنی فکر و اراده انسانی است و یک بخش مختص. [نک: ۸، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۴] تعبیر «حقوق مختص» تأکید بر این معناست که در اسلام، زن نیز مانند مرد دارای حق است زیرا دارای شأن و جایگاه اجتماعی است یعنی زن نیز در برآوردن نیازهای حیاتی جامعه تأثیرگذار است اما برخی تفاوت‌های ذاتی او با مرد موجب تفاوت در نحوه تأثیرگذاری می‌شود. پس شایسته این است که حقوق وی متناسب با ویژگی‌های او و نحوه تأثیرگذاری او اعطا شود. لازمه عدالت این نیست که حقوقی برابر با مرد به او اعطا شود زیرا این به معنای نادیده انگاشتن ویژگی‌های خاص اوست.

۵-۲. دیدگاه رالز درباره نابرابری‌های عادلانه

۵-۲-۱. مفهوم نابرابری عادلانه

در بخش مبانی نظری اشاره شد که رالز میان حقوق و آزادی‌های اساسی و سایر خیرات اولیه اجتماعی تفکیک قائل می‌شود. این تمایز باعث تفاوت دیدگاه وی در تبیین نابرابری‌های عادلانه از دیدگاه رایج (برداشت عام از عدالت) شده است. در دیدگاه رایج، که بر مبنای یکسان انگاشتن همه خیرات اولیه اجتماعی شکل گرفته است، هیچ محدودیتی برای نابرابری‌های عادلانه به جز بهبود وضعیت همگان اعمال نمی‌کند. اما نظریه عدالت رالز (عدالت به‌مثابه انصاف) که بر مبنای تقدم بخشیدن آزادی‌های اساسی بر سایر خیرات اولیه اجتماعی صورت‌بندی شده است، نابرابری در آزادی‌های اساسی را عادلانه نمی‌داند یعنی نابرابری در این آزادی‌ها حتی به بهانه سود بیشتر در سایر خیرات اولیه، عادلانه نیست. [ر.ک. ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴] اما درباره سایر خیرات اولیه اجتماعی، نابرابری می‌تواند عادلانه باشد. شرط عادلانه بودن آن این است که این نابرابری‌ها به‌گونه‌ای ساماندهی شوند که: «الف- به نحو معقول انتظار رود به سود همگان باشند و ب. وابسته به مشاغل و مناصب باشند که دسترسی به آن‌ها برای همگان امکان‌پذیر است.» [۳، ص ۱۱۱] بنابراین در نظر رالز نابرابری‌ها همواره ناعادلانه نیستند [۴، ص ۲۹۰] بلکه نابرابری‌هایی که به سود همگان نباشد، مصداق بارز بی‌عدالتی است. [۳، ص ۱۱۲] مفهوم دقیق‌تر «سود همگان» به‌عنوان معیار نابرابری عادلانه، در بخش بعد روشن

خواهد شد. در این بخش توضیح بیشتر درباره دسترسی همگان به مشاغل و مناصب دولتی ارائه می‌شود. این بخش از اصول عدالت رالز که اصل فرصت برابر نام دارد به این معنا نیست که فرصت‌ها به‌طور مساوی میان اشخاص، توزیع شوند، بلکه به معنای برابری در امکان دسترسی به فرصت‌های شغلی و مناصب دولتی است. بر این اساس، شرایط اجتماعی زمینه‌ای باید به‌گونه‌ای باشد که هر شهروند، فارغ از طبقه یا نژاد، فرصت برابر برای به دست آوردن مناصب اجتماعی دلخواه، البته با فرض داشتن استعداد و تلاش مشابه، داشته باشد. [۴، ص ۲۹۳] هرچند آموزش منصفانه برای همه و زدودن تمایزات نامنصفانه، فرصت برابر را فراهم می‌آورد [۴، ص ۲۹۳] همواره ممکن است زندگی شخصی و فرهنگ خانواده به‌عنوان مانعی در مقابل بخت‌های برابر برای افراد باشد [۳، ص ۴۵۲] اکنون با این مانع چگونه برخورد کنیم؟ «آیا باید خانواده را نابود کرد؟ اگر ایده فرصت برابر را به‌تنهایی در نظر بگیریم... چه‌بسا به این سو پیش رود. اما... پذیرش اصل تفاوت، زمینه‌ها را برای نابرابری‌های اجتماعی... بازتعریف می‌کند؛ و هرگاه اصول برادری^۱ و جبران^۲، ارزش شایسته خود را بیابند، توزیع طبیعی مواهب و پیشامدهای مربوط به اوضاع و احوال اجتماعی را آسان‌تر می‌توان پذیرفت.» [۳، ص ۷۵۹ و ۷۶۰] برای روشن شدن مطلب، به توضیح دو اصل برادری و جبران پرداخته می‌شود:

رالز، اصل برادری را مطابق با اصل تفاوت می‌داند. یک معنای طبیعی برای برادری این است که «هیچ امتیاز زیادتری نخواهیم، مگر آنکه به سود دیگرانی باشد که وضع آنان بدتر است.» [۳، ص ۱۷۴] و بر پایه اصل جبران، نابرابری‌های ناشایسته و ناحق همچون نابرابری‌های مادرزادی و ناشی از موهبت طبیعی را باید در جهت سیر به‌سوی برابری جبران کرد. به این منظور جامعه باید توجه بیشتر به کسانی داشته باشد که مواهب زیستی آنان کمتر است و نیز کسانی که در بدو تولد در موقعیت‌های اجتماعی نابرخوردارتر قرار دارند. [۳، ص ۱۶۷] اگر جامعه‌ای این پیشامدهای طبیعی را مبنایی برای اطلاق مالکیت امتیازات به طبقات ممتاز قرار دهد، ناعادلانه است. با جلوگیری از زیاده‌خواهی و با جبران نواقص افرادی که مواهب طبیعی و شرایط خانوادگی نامساعد دارند، برابری منصفانه فرصت‌ها حاصل خواهد شد.

1. The principle of fraternity

2. The principle of redress

۵-۲-۲. معیار نابرابری عادلانه

در یک بیان کلی می‌توان گفت ملاک نابرابری عادلانه در نظر رالز، چیزی جز سود همگان نیست. [۵] اما از آن‌رو که عبارت "به سود همگان" مبهم به نظر می‌رسد و می‌توان تفاسیر متعددی برای آن در نظر گرفت، رالز تفاسیر محتمل را بررسی نموده و در نهایت، تفسیر دموکراتیک را برگزیده است. [نک: ۳، بخش ۱۲ و ۱۳] به همین جهت برخی دیدگاه رالز در نظریه عدالت را نظریه‌ای لیبرال-دموکراتیک به شمار می‌آورند. [۱۳، ص ۹۱] تفسیر دموکراتیک بر پایه اصل تفاوت^۱ تبیین می‌شود. بنا بر اصل تفاوت، سامان اجتماعی، توقعات بیشتر کسانی را که برخوردارترند، تأمین نمی‌کند مگر اینکه به سود کسانی باشد که از بخت کمتری برخوردارند. این اصل به ما می‌گوید: هیچ امتیاز زیادتری نخواهیم، مگر آنکه به سود دیگرانی باشد که وضع آنان بدتر است. [۳، ص ۱۷۴]

با توجه به مطالب پیشین می‌توان معیار نابرابری عادلانه در نظر رالز را دقیق‌تر تبیین نمود: معیار نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، بهبود یا عدم بهبود وضعیت طبقه نابرخوردارتر جامعه است. رالز در تقریر نهایی اصول عدالت به این مطلب تصریح می‌کند: «نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای ترسیم شوند که... بیشترین سود را برای نابرخوردارترین‌ها... داشته باشند» [۳، ص ۴۵۴] بر همین اساس، وی یکی از دلایل اصلی کاستن نابرابری‌ها در سطح بین‌الملل را زدودن رنج‌ها و مشقت فقرا می‌داند. [۴، ص ۲۹۱] رالز به‌رغم اینکه تلاش نموده تا در مسیری مقابل فایده‌گرایی حرکت کند، اما در تعیین ملاک نابرابری، تحت تأثیر این دیدگاه قرار گرفته است. فایده‌گرایی بر این باور است که اعمال، درست‌اند، به تناسبی که به افزایش خوشبختی گرایش دارند و نادرست‌اند، به تناسبی که به افزایش ناخوشبختی گرایش دارند. منظور از خوشبختی، لذت و نبود رنج است و منظور از ناخوشبختی، رنج و محرومیت از لذت. [۱۱، ص ۵۷]

۶- سنجش و ارزیابی

۶-۱- مقایسه تحلیلی دو دیدگاه درباره برابری عادلانه

۶-۱-۱. مفهوم برابری عادلانه

هر دو متفکر به برابری افراد جامعه در برخورداری از حق قائل‌اند، بر همین اساس معتقدند عدالت باید متضمن اعطای حقوق افراد به آنان باشد. تفاوت در این است که

1. The difference principle

علامه طباطبایی بر ذی‌حق بودن (به‌طور فی‌نفسه) برای همه افراد جامعه، فارغ از جنسیت، قدرت و ثروت آنان، تأکید می‌کند و صرفاً حقوق مشترک و پایه افراد جامعه را مدنظر قرار نمی‌دهد. اما رالز به آزادی‌های اساسی به‌عنوان حقوق پایه برابر برای همه شهروندان توجه ویژه نموده و آن را به‌عنوان اصل اول عدالت، پایه اساسی ساختار جامعه قرار می‌دهد. در واقع در نظر علامه طباطبایی، در مفهوم برابری در برخورداری از حق، میان حقوق اولیه و سایر حقوق اعم از سیاسی، مدنی، اقتصادی و غیره تفاوتی نیست. اما در نظر رالز برابری در آزادی‌های اساسی بر دیگر حقوق و مزایا تقدم دارد، به‌طوری‌که تا این آزادی‌ها تأمین نشود سخن از تأمین و توزیع سایر خیرات اجتماعی بیهوده است. این تفاوت دیدگاه به اختلاف در مبانی این دو متفکر بازمی‌گردد. رالز از زاویه حقوق سیاسی- اجتماعی به اعضای جامعه نگریسته و علامه طباطبایی از نظر فلسفی. به همین دلیل رالز ویژگی‌های شخصیتی افراد در روابط سیاسی و اجتماعی را که از آن با عنوان شخصیت اخلاقی تعبیر می‌کند، معیار قرار می‌دهد. براین اساس، اصول عدالت برای سامان اجتماعی نیز باید با نظر به نقش آن‌ها در فراهم آوری شرایط لازم برای فعلیت‌بخشیدن به این ظرفیت‌گزینش شود. در این میان چون آزادی‌های اساسی نقش بنیادین و بی‌بدیل ایفا می‌نماید، موضوع اصل اول عدالت و مقدم بر سایر اصول قرار می‌گیرد و این اصل به‌گونه‌ای تنظیم می‌شود که حق شهروندان در برخورداری از این آزادی‌ها به‌طور برابر اعطا و حفظ شود. اما دیدگاه علامه طباطبایی در موضوع برابری عادلانه اعضای جامعه، مبتنی بر نگاه فلسفی و کلی‌تر از نگاه رالز است. در نظر ایشان همه اعضای جامعه در برخورداری از سرشت انسانی مشترک‌اند و همین اشتراک کفایت می‌کند که آن‌ها را در اصل برخورداری از حق برابر بدانیم. طبیعی است که این نگاه کلی و فلسفی به افراد جامعه، اقتضایی برای تفاوت میان حقوق اولیه و سایر حقوق در پی ندارد.

۶-۱-۲. معیار برابری عادلانه

معیار علامه طباطبایی در این‌باره، با نظر به انسان بما هو انسان مستقل از روابط سیاسی- اجتماعی او به‌عنوان یک شهروند، و معیار رالز از منظر حقوق سیاسی- اجتماعی به شهروندان یک جامعه عادلانه و بسامان ارائه شده است. بنابراین هرچند هر دو متفکر در پی ارائه معیاری عام برآمده‌اند، به‌طوری‌که بتواند همه انسان‌ها را در برگیرد، اما تفاوت نگاه به انسان در دیدگاه این دو موجب تفاوت در عمومیت معیار آنان

شده است. از آن رو که نگاه علامه طباطبایی عام تر است، معیار ارائه شده توسط ایشان شامل همه انسان‌ها می‌شود زیرا بر اساس این دیدگاه همه انسان‌ها با فطرت واحد انسانی متولد می‌شوند و هیچ تفاوتی میان انسان‌ها از این جهت نیست، اما نگاه رالز به انسان از زاویه خاص، موجب شده است تا انسان‌هایی هرچند اندک، خارج از دایره برابری در برخورداری از حق واقع شده به طوری که درباره برخورداری آنان از حقوق پایه نتوان ادعایی نمود. البته این نگاه خاص به رغم این نقطه ضعف، نقطه قوتی نیز در پی داشته و آن تبیین دقیق تر و جزئی تر از حقوق است. علامه طباطبایی تنها بر برابری در اصل برخورداری از حق تأکید داشته، اما رالز علاوه بر این، برابری در حقوق پایه را مطرح نموده و آن را مقدم بر سایر حقوق قرار داده است. او با ایضاح مفهوم شخصیت اخلاقی، انتقادات وارد بر ضعف دلایل تقدم حقوق پایه بر دیگر حقوق را از نظریه خود دفع نمود، اما همچنان جای این پرسش هست که چرا حقوق پایه و آزادی‌های اساسی، بر تأمین نیازهای اساسی چون تهیه غذا، مسکن، تأمین بهداشت، رهایی از درد و بیماری و امثال آن اولویت دارد؟

۶-۱-۳. لوازم دو نظریه

هر دو اندیشمند در برابری نژادی و جنسیتی در برخورداری از حق، اشتراک دارند. در بحث برابری جنسیتی در نظر علامه طباطبایی، زنان نیز مانند مردان ذی‌حق‌اند، زیرا دارای فطرت انسانی مشترک با مردان‌اند، و در نظر رالز زنان مانند مردان دارای حقوق پایه‌اند و باید از آزادی‌های اساسی برخوردار باشند، به این دلیل که همچون مردان شهروند یعنی برخوردار از حداقل ظرفیت شخصیت اخلاقی هستند.

از مطالب این بخش روشن شد که در نظر هر دو متفکر، برابری در برخورداری از حق، عادلانه و مطلوب است، لذا با هرگونه نابرابری در این راستا باید مقابله نمود. پس میان کودک و بزرگسال، پیر و جوان، زن و مرد، سفیدپوست و سیاه‌پوست، غنی و فقیر، هیچ اختلافی نیست و در این جهت با یکدیگر برابرند. در واقع برپایی عدالت در جامعه به منظور تحقق این معنا از برابری است. اختلاف این دو اندیشمند در مبانی نظری، موجب اختلاف در تبیین این مفهوم و نیز ارائه معیار آن شده است. بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی می‌توان گفت: هیچ انسانی نیست که هیچ حقی نداشته باشد، حتی اگر از حداقل ظرفیت شخصیت اخلاقی برخوردار نباشد، و بر اساس دیدگاه رالز می‌توان گفت: هیچ شهروندی (کسی که از حداقل ظرفیت شخصیت اخلاقی برخوردار

است) نیست که هیچ حقی نداشته باشد، بلکه همه شهروندان به صرف اینکه شهروند هستند دست کم از حقوق اولیه و آزادی‌های اساسی برخوردارند. معیار هر دو از آن جهت که به طبیعت انسان بازمی‌گردد و مبتنی بر انسانیت انسان است، عام است و می‌تواند به عنوان یک معیار بی طرف، در حل مسائل جهانی به کار گرفته شود. البته چنانکه اشاره شد، معیار رالز نمی‌تواند حقوق اولیه را برای برخی انسان‌ها به اثبات برساند. اما تمرکز وی بر حقوق اولیه و آزادی‌های اساسی، مسئله‌ای است که هر چند باید در پژوهشی مستقل مورد بررسی قرار گیرد، اما در فضای کنونی جامعه جهانی که می‌توان گفت آموزه لیبرالیسم غربی در آن غلبه دارد، بیشتر مورد استقبال است و می‌تواند گام مثبتی به سوی اخلاق جهانی باشد.

۶-۲- مقایسه تحلیلی دو دیدگاه درباره نابرابری عادلانه

۶-۲-۱. مفهوم نابرابری عادلانه

به نظر هر دو متفکر لازمه عدالت، برابری در همه حقوق و مزایا نیست و به عبارت دیگر، همه نابرابری‌ها ناعادلانه نیستند. اما اینکه کدام نابرابری‌ها عادلانه و کدام ناعادلانه است و توجیه نابرابری‌های عادلانه در نظر هر یک متفاوت است. در نگاه علامه طباطبایی نابرابری به معنای حقوق و مزایای نابرابر، متناسب با شأن نابرابر افراد، نابرابری عادلانه است. بنابراین اگر دو فرد شأن یکسانی داشته باشند یعنی تأثیرگذاری آنان در برآوردن نیازهای جامعه یکسان باشد، از حقوق یکسانی نیز برخوردارند. درباره دیدگاه رالز می‌توان گفت وی با پذیرفتن وجود نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، در صدد ارائه اصل و معیاری برای توزیع مواهب اجتماعی و اقتصادی برآمده است به گونه‌ای که بتوان با به کارگیری آن در جامعه، این نابرابری‌ها را به نابرابری عادلانه مبدل ساخت. نقطه قوت این دیدگاه این است که پیش‌بینی این نابرابری‌ها به ما کمک می‌کند که اصول سامان اجتماعی را به گونه‌ای تنظیم نماییم که این نابرابری‌ها عادلانه باشد.

۶-۲-۲. معیار نابرابری عادلانه

معیار نابرابری عادلانه در نظر علامه طباطبایی، جایگاه و شأن افراد متأثر از نقش آنان در برآوردن نیازهای افراد جامعه است و ملاک رالز، بیشترین بهره نبرخوردارترین‌ها. منشأ این اختلاف به دیدگاه آنان درباره انسان و رابطه فرد با جامعه بازمی‌گردد. به نظر علامه

طباطبایی جامعه دارای هویت مستقلی است که سعادت افراد در گرو سعادت آن است. از سوی دیگر یکی از ارکان مهم سعادت‌مندی جامعه، اعطای حقوق شایسته افراد است. اما از آن‌رو که این اعطای حقوق باید در راستای حفظ هویت جمعی باشد، در نظر گرفتن جایگاه و شأن اجتماعی افراد، که خود متأثر از نقش آنان در برآوردن نیازهای جامعه است، معیاری متناسب برای اختصاص حقوق و مزایاست.

در دیدگاه رالز، فرد بر جامعه مقدم است و نقش جامعه، تنها فراهم نمودن شرایط لازم برای حصول هر فرد به خیری است که برای خود پنداشته است. از آنجاکه حصول خیر و زندگی مطلوب در گرو بهره‌مندی از خیرات اولیه اجتماعی است، اقدام مهمی که نهادهای اجتماعی باید انجام دهند توزیع خیرات اولیه (ثروت، درآمد، فرصت و عزت‌نفس) به‌گونه‌ای است که همه افراد و طبقات بیشترین بهره را ببرند و در این میان اولویت با بهره‌کم‌برخوردارترین‌هاست.

مطالب مطرح‌شده در این بخش، گویای آن است که در نظر هر دو اندیشمند نابرابری‌ها همواره ناعادلانه نبوده بلکه به‌عکس، برخی از نابرابری‌ها لازمه عدالت است، پس لازم است تا معیاری مناسب برای تعیین و تشخیص نابرابری‌های عادلانه ارائه شود. از آنجاکه معیار هر یک از دو متفکر متأثر از مبانی نظری ایشان و مبانی نظری این دو اندیشمند به‌ویژه در رابطه فرد با جامعه متفاوت از دیگری است، معیار ارائه‌شده از نقاط بارز اختلاف دو دیدگاه است.

۶-۳- ارزیابی معیار برابری و نابرابری عادلانه با نظر به مسئله نابرابری‌های جهانی

اکنون پس از مقایسه و ریشه‌یابی نقاط اشتراک و افتراق این دو دیدگاه در مفهوم، معیار و لوازم برابری و نابرابری عادلانه، نوبت به سنجش و ارزیابی دیدگاه آنان در بحث نابرابری‌های جهانی رسیده است. نابرابری همواره در جوامع به اشکال مختلف وجود داشته است و همواره متفکران آزاداندیش در پی مقابله با نابرابری‌های جامعه خویش برآمده‌اند. با ورود به عصر جهانی‌شدن و سخن از دهکده جهانی، این مسئله از اهمیت و گستردگی بیشتری برخوردار گشته و اقدامات متعددی در سطح جهانی، برای حل این معضل در ابعاد مختلف نابرابری نژادی، طبقاتی و جنسیتی صورت گرفته است. هرچند این تلاش‌ها تا حدودی مؤثر واقع شده است، اما هنوز هم نابرابری‌های بسیاری در جامعه جهانی وجود دارد و از این‌رو، مسئله نابرابری همچنان به‌عنوان یک چالش و معضل

بزرگ، مورد بحث و بررسی نظریه پردازان و متفکران رشته‌های گوناگون است. روشن است که ارائه راه حل عملی برای هر یک از چالش‌ها و مسائل جهانی، در وهله اول، نیازمند یک پشتوانه نظری صحیح و قابل قبول در جامعه جهانی است و چالش نابرابری نیز از این مسئله مستثنا نیست. با بررسی دیدگاه علامه طباطبایی و جان رالز، می‌توان گفت: مرحله اول در بعد نظری حل این چالش، پذیرفتن این مبناست که نابرابری، همواره منفی و نامطلوب و برابری، همواره مثبت و مطلوب نیست، بلکه دو مفهوم برابری و نابرابری، اگر عادلانه باشد، مثبت و در غیر این صورت منفی است. پس ابتدا باید برابری و نابرابری عادلانه از برابری و نابرابری ناعادلانه تفکیک شود. از بررسی تطبیقی دو دیدگاه روشن شد که برابری در برخورداری از حق همواره عادلانه است و اساساً عدالت در جامعه در جهت تأمین و حفظ این معنا از برابری برپا می‌شود. پس نابرابری‌های جهانی اگر به منزله عدم برخورداری یک طبقه، نژاد یا جنسیت از حق باشد، مطلوب نیست و باید با آن مقابله نمود. اما این به معنای لزوم برابری در میزان حقوق و مزایا نیست. هر دو متفکر معتقدند، اصل در میزان حقوق افراد، برابری نیست و نابرابری در حقوق با معیاری خاص، عادلانه و صحیح است. پس نمی‌توان با هرگونه نابرابری به صرف اینکه نام نابرابری بر آن صدق می‌کند، مقابله نمود، بلکه باید با شناخت معیار عادلانه بودن نابرابری، درصدی برطرف نمودن نابرابری ناعادلانه برآمد. بنابراین مرحله دوم در حل نابرابری‌های جهانی، ارائه معیار صحیح است. چنانکه ملاحظه شد، علامه طباطبایی و جان رالز هر دو درصدی ارائه این معیار برآمده‌اند. سنجش این معیار خود از زوایای مختلف می‌تواند صورت گیرد. از آنجاکه یکی از مسائل مهم در حل نابرابری‌های جهانی، نقش تفاوت‌های طبیعی و اکتسابی در تخصیص حقوق و مزایای برابر یا نابرابر است، در اینجا سنجش معیار این دو متفکر از این زاویه انجام می‌شود. رابطه تفاوت‌ها با حقوق، خود در دو بعد نظری (تبیین و تفسیر) و عملی (ارائه راهبردها) قابل طرح است. تحلیل این بخش بیش‌تر مربوط به بعد نظری این مسئله است.

۶-۳-۱. نقش تفاوت‌ها در برابری عادلانه

معیار هر دو متفکر در برابری عادلانه نشان می‌دهد که هیچ تفاوت و امتیاز اکتسابی نمی‌تواند موجب اثبات یا نفی برخورداری از حق باشد. زیرا معیار برخورداری از حق، مربوط به ذات انسان‌هاست، انسان‌ها به دلیل اشتراک در فطرت انسانی و یا اشتراک در

ظرفیت شخصیت اخلاقی، دارای حق هستند، پس همان‌طور که برخورداری از حق، با امتیازات اکتسابی حاصل نمی‌شود، از بین هم نمی‌رود. به همین دلیل هر دو متفکر معتقدند سامان اجتماعی باید به‌گونه‌ای باشد که برابری افراد در اصل برخورداری از حق، تحت تأثیر امتیازات اکتسابی واقع نشود تا به این بهانه عده‌ای خود را ذی‌حق و دیگران را فاقد حق بدانند. برپایی عدالت در جامعه نیز به همین جهت است. اکنون جای این پرسش است که اگر معیار برابری در برخورداری از حق، مربوط به طبیعت انسان‌هاست، آیا تفاوت‌های طبیعی، موجب نابرابری در برخورداری از حق نمی‌شود. پاسخ بر مبنای نظر علامه طباطبایی، منفی است، زیرا معیار این برابری، برخورداری از فطرت انسانی است و به‌رغم وجود تفاوت‌های طبیعی میان انسان‌ها، همه آنان در بهره‌مندی از فطرت انسانی مشترک‌اند، پس هیچ نوع تفاوت طبیعی نمی‌تواند معیار عدم برخورداری از حق باشد. اما از دیدگاه رالز چنین به دست می‌آید که تنها یک مورد از تفاوت‌های طبیعی است که می‌تواند عامل نابرابری در برخورداری از حقوق پایه باشد و آن عدم ظرفیت شخصیت اخلاقی است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که بهره‌مندی حداقلی از شخصیت اخلاقی را چگونه می‌توان مشخص نمود. رالز به‌صراحت در این‌باره سخن نگفته است، اما از بیان او به دست می‌آید که مقصود وی از انسان‌هایی که از این حداقل ظرفیت برخوردار نیستند، افرادی است که یا به‌طور مادرزادی از سلامت ذهنی برخوردار نباشند و یا در اثر تصادف، سلامت ذهنی خود را برای همیشه از دست داده‌اند.

۶-۳-۲. نقش تفاوت‌ها در نابرابری عادلانه

تفاوت‌های طبیعی خود شامل چند مورد کلی است: الف- تفاوت در ویژگی‌های روحی و توانایی‌های جسمی زن و مرد؛ ب- تفاوت در توانایی‌های افراد سالم و معلول (جسمی و ذهنی)؛ ج- تفاوت در استعداد‌های افراد در زمینه‌های مختلف؛ د- تفاوت در موقعیت و سطح اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی منطقه و خانواده‌ای که فرد در آن متولد شده است؛ ه- تفاوت‌های ظاهری مانند رنگ پوست. آیا این تفاوت‌های طبیعی می‌تواند عامل نابرابری در حقوق باشد؟ معیار ارائه‌شده توسط هر یک از دو متفکر، تا چه حد می‌تواند رابطه این تفاوت‌ها با حقوق را تبیین نماید؟

براساس دیدگاه علامه طباطبایی می‌توان گفت هر یک از مصادیق ذکرشده برای تفاوت‌های طبیعی تنها در صورتی می‌تواند موجب نابرابری عادلانه در حقوق و مزایا شود

که عامل اختلاف در جایگاه و شأن فرد (نحوه تأثیرگذاری فرد در برآوردن نیازمندی‌ها و امور زندگی اجتماعی) باشد. چنانکه اشاره شد، ایشان خود به مصداق تفاوت‌های طبیعی زن و مرد پرداخته است. از نظر وی، آن دسته از اختلافات طبیعی زن و مرد که موجب تفاوت در جایگاه آنان شود، عامل نابرابری در حقوق آنان است. سعادت فرد درگرو سعادت جامعه و سعادت جامعه درگرو اعطای حق هر فرد متناسب با جایگاه اوست. بنابراین، این نابرابری میان زن و مرد، نه تنها موجب تضییع حقوق زنان نیست، بلکه موجب رشد و سعادت آنان است. در مقابل، نادیده انگاشتن این تفاوت‌ها موجب ظلم و بی‌عدالتی درباره زنان می‌شود. به بیان دیگر در این نگاه، توجه به تفاوت‌های طبیعی مؤثر در جایگاه زن و مرد، نقش مثبت در سعادت هر یک دارد. بر اساس دیدگاه رالز درباره نقش تفاوت‌های ناشی از قوای جسمی، استعدادها و موقعیت‌های خانوادگی می‌توان سخن گفت. از نظر رالز، این تفاوت‌ها نباید معیار توزیع نابرابر باشد، بلکه باید بر پایه اصل جبران، این نابرابری‌ها را در جهت سیر به سوی برابری جبران کرد. به این منظور جامعه باید توجه بیشتر به کسانی داشته باشد که مواهب زیستی آنان کمتر است و نیز کسانی که در بدو تولد در موقعیت‌های اجتماعی نابرخوردارتر قرار دارند. [۳، ص ۱۶۷] اگر جامعه‌ای این پیشامدهای طبیعی را مبنایی برای اطلاق مالکیت امتیازات به طبقات ممتاز قرار دهد، ناعادلانه است. در واقع رالز با ارائه اصل جبران سعی نموده است تا نقش منفی برخی تفاوت‌های طبیعی را به حداقل برساند و این نقطه قوت دیدگاه اوست. البته به نظر می‌رسد اصل جبران، اگر به نحو کمی مورد توجه قرار بگیرد، قابل تعمیم به تفاوت‌های زن و مرد نیست (چنانکه رالز خود چنین ادعایی نداشته است) این در حالی است که یکی از مهم‌ترین مصادیق نابرابری جهانی، نابرابری جنسیتی است. اما اگر با معیار فمینیستی به اصل جبران برای زنان نگاه نکنیم و به برابری، نگاه صرفاً کمی نداشته باشیم، این اصل می‌تواند کارایی بهتری داشته باشد. در مقابل، معیار علامه طباطبایی نیز هرچند قابل تعمیم به مصادیق دیگر است، نیازمند تبیین دقیق‌تر در هر یک از موارد بیان شده است و به این صورت کلی نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیاز جامعه جهانی باشد. این ناشی از عدم رویارویی علامه، یا کمتر روبرو شدن ایشان با مسائل اخلاق جهانی است.

۷- نتیجه‌گیری

علامه طباطبایی و جان رالز، هر دو بر برابری انسان‌ها در برخورداری از حق تأکید

نموده‌اند. با این تفاوت که علامه طباطبایی ذی‌حق بودن همه انسان‌ها را بر مبنای حقیقت واحد انسانی (فطرت) مطرح نموده و در این باره میان حقوق اولیه و سایر حقوق تمایزی قائل نشده است، اما رالز برابری در برخورداری از حق را با تقدم حقوق پایه و آزادی‌های اساسی و با معیار برخورداری از حداقل ظرفیت شخصیت اخلاقی مطرح نموده است. توجه رالز به عدم لزوم بالفعل بودن این شخصیت، باعث شده است که نظریه وی دامنه‌ای گسترده داشته تا جایی که حقوق پایه کودکان و کسانی که به‌طور موقت سلامت ذهنی خود را از دست داده‌اند نیز لحاظ شود، البته با این مبنای، حقوق پایه برای کسانی که به‌طور مادرزادی یا در اثر تصادف، برای همیشه از سلامت ذهنی محروم‌اند، ثابت نمی‌شود. تأکید ویژه رالز بر حقوق اولیه و آزادی‌های اساسی، نظریه وی را با فضای کنونی جهان سازگارتر می‌سازد و می‌تواند گام مثبتی در اخلاق جهانی باشد. معیار هر دو متفکر در برابری عادلانه، مبتنی بر طبیعت انسان است و می‌تواند به عنوان معیاری عام و جهان‌شمول به کار رود. هر دو متفکر با عادلانه دانستن برخی نابرابری‌ها درصدد تبیین معیار آن برآمده‌اند. علامه طباطبایی، نقش فرد در برآوردن نیازمندی‌های جامعه و رالز، سود بیشتر کم برخورداری‌ها را ملاک عادلانه بودن نابرابری شمرده است. بررسی تطبیقی دو دیدگاه، نشان می‌دهد که در مواجهه با نابرابری‌های جهانی، مرحله اول در بعد نظری، توجه به این مسئله مهم است که نابرابری، همواره نامطلوب و برابری همواره مطلوب نیست بلکه نابرابری و برابری هر دو در صورت عادلانه بودن، مطلوب است. بنابراین مرحله دوم، ارائه معیار عادلانه بودن برابری و نابرابری است. ارزیابی معیارهای ارائه شده توسط این دو اندیشمند، از زاویه نقش تفاوتها در حقوق، نشان می‌دهد که بر مبنای هر دو نظریه، برابری در برخورداری از حق متأثر از تفاوت‌های اکتسابی نیست، زیرا معیار این برابری، امری ذاتی و طبیعی در انسانهاست که امتیازات و تفاوت‌های اکتسابی در آن تأثیری ندارد. درباره تفاوت‌های طبیعی نیز هر دو به‌طور کلی به عدم تأثیرگذاری آن در این معنا از برابری قائل‌اند با این تفاوت که در دیدگاه رالز اندک افرادی که از حداقل ظرفیت اخلاقی محروم‌اند را نمی‌توان مشمول این برابری دانست. در نظر علامه طباطبایی، تفاوت در مواهب طبیعی به‌شرط آنکه موجب تفاوت در تأثیرگذاری در جامعه بشود، در نابرابری در حقوق نقش دارد. در حالی که رالز به‌صراحت نقش تفاوت‌های طبیعی در نابرابری را نفی می‌کند. معیار علامه طباطبایی در نابرابری عادلانه هر چند قابل تعمیم به مصادیق مختلف تفاوت‌های

طبیعی است، اما برای پاسخگویی به مسئله نابرابری‌های جهانی، نیازمند تبیین دقیق‌تری است. در مقابل، معیار رالز قابلیت تعمیم کمتری دارد اما نقطه قوت دیدگاه وی، توجه به ایجاد فرصت برابر برای کسب مشاغل و مناصب دولتی است تا از این طریق بتوان تفاوت‌های طبیعی را جبران نمود.

منابع

- [۱] آریلاستر، آنتونی (۱۳۷۷). *لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط*، مترجم: عباس مخبر، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
- [۲] رالز، جان (۱۳۹۷). *لیبرالیسم سیاسی*، مترجم: موسی اکرمی، چاپ سوم، تهران، نشر ثالث.
- [۳] ——— (۱۳۹۰). *نظریه عدالت*، مترجم: سید کمال سروریان و مرتضی بحرانی، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- [۴] ——— (۱۳۸۹). *قانون ملل*، مترجم: مرتضی بحرانی و محمد فرجیان، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- [۵] ——— (۱۳۷۶). *عدالت انصاف، و تصمیم‌گیری عقلانی*، مترجم: مصطفی ملکیان، مجله نقد و نظر، سال سوم، شماره ۱۰-۱۱، صص ۸۰-۹۶.
- [۶] طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۸). *بررسی‌های اسلامی*، قم، انتشارات بوستان کتاب.
- [۷] ——— (۱۳۸۷). *مجموعه رسائل علامه طباطبایی*، قم، انتشارات بوستان کتاب.
- [۸] ——— (۱۹۷۲). *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- [۹] مطهری، مرتضی (۱۳۸۶). *مجموعه آثار: فلسفه تاریخ*، چاپ سوم، قم، انتشارات صدرا.
- [۱۰] ——— (۱۳۷۷). *مجموعه آثار: عدل الهی*، چاپ هشتم، قم، انتشارات صدرا.
- [۱۱] میل، جان استوارت (۱۳۹۵). *فایده‌گرایی*، مترجم: مرتضی مردیها، چاپ پنجم، تهران، نشر نی.
- [۱۲] واعظی، احمد (۱۳۸۴). *جان رالز؛ از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی*، قم، بوستان کتاب.
- [13] Campbell, Tom D. (2010). *Justice*, Third ed., Macmillan International Higher Education.
- [14] Daniels, Norman (1989). *Reading Rawls: Critical Studies on Rawls' A Theory of Justice*, Stanford, Stanford University Press.
- [15] Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*, Cambridge, The Belknap Press of University Press.

